



علاء / ۱۱ / تعاضد فی

[illegible]

فانوس الحیدر

فانوس الحیدر

در خط خلیفه

در خط خلیفه صاحب آستان قدس رضوی
در خط خلیفه سرالزلف صاحب آستان قدس رضوی
در خط خلیفه



که این خانم خدیجه است

امام محمد



آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - طهران
شماره ۱۷۱۵
تاریخ ثبت ۲۰۷ بهمن ۱۳۳۰

۵۵ در ۶۰

بازدید شد

۱۳۵۱



و لا يدرى من اين ياتي هذا المصباح المشاع قال في الجواهر المشاع

الضلال للغة الاشفاق
على ما هو بالاداء
للاصل له يقال الضال ضال
تفصيل في التقدير عفا نقدر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل
امر من امرك حكمة
و جعل في كل خلق من خلقه
حكمة

الحمد لله الذي جعل في كل
امر من امرك حكمة
و جعل في كل خلق من خلقه
حكمة

الحمد لله الذي جعل في كل
امر من امرك حكمة
و جعل في كل خلق من خلقه
حكمة

الحمد لله الذي جعل في كل
امر من امرك حكمة
و جعل في كل خلق من خلقه
حكمة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل
امر من امرك حكمة
و جعل في كل خلق من خلقه
حكمة



واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاعلم ان هذا هو المقام الثاني في بيان احوال المؤمنين في الآخرة. واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** فاعلم ان هذا هو المقام الثالث في بيان احوال الكافرين في الآخرة. واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ** فاعلم ان هذا هو المقام الرابع في بيان احوال الكافرين في الآخرة. واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ** فاعلم ان هذا هو المقام الخامس في بيان احوال الكافرين في الآخرة.

والله اعلم بالصواب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

السبب وراءه ما خرج جبريل الذي وصفه بعض الأجهاد بالصحة عن بعض الصحابة عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل يارو هذا ما عافقتنا الشري المسافر

الضياء على القدم ان لرواحك منس في حجابك في الحسنة يا مكن من طيبها وكون
من خيراها وكون لنا اقم لنا السعة وادخر لنا ما وعدتنا والي اخرنا

یاد آید آنچه بدینکه در میان ایشان می باشد در طاعتها بهتر است
منازل می مانند و تراها بهتر است را می شناسند و می گویند و در کمال و احکام سازند

مقامات را در خاکین بر جبهه که با کوه دوطبقه نندازند از خاک و آب و در باب اول
لاغرانی و خلاف اندر و است شصت که آنها در ۴۰ جزو ۴۰ اندر و در خوش

این علم و شرافت و زحمات و خواجه و بخت و طاعت و شرف و کرامت و

عنه
ما شاء الله تعالى

برنج یعنی پختن برت و بخت چو دل بهشت و دوزخ بود و در حدیث آمده است
که هر کس که از این غذا بخورد خداوند او را در روز قیامت با خود

خواجہ ابو سعید محمد بن ابی بکر و شیخ ابی بکر و شیخ ابی بکر و شیخ ابی بکر

[illegible]

سليم بن علي فقال خبني عن الدنيا اطلع بها امس من

Handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page.

تأیید از طرف ائمه و علمای اسلام
و در این کتاب که به نام "مکاشفات" است
در بیان حقایق و اسرار دینی و فلسفی
بسیار مطالب مهم و نفیس آمده است.

(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side)

[illegible]

موسسه سماحانه

[illegible]

الرحمة البز

طه في كثر حبه
 عظمه على قسطه
 عظمه وجمال فوق كل
 طائفة وامتد وامتد
 الفاضل طه

برین در این خواهر شریف و خواهر کفایت این غفلت است یا بنا بر کدر است و خلاص
 خواند و خواهر کفایت این غفلت است یا بنا بر کدر است و خلاص
 بهشتی است که نوع بانی تعلی گرفته و الله روح خود است و حسیح سلطان وارود عا
 صور ابدانم خبر نامه مبداء مخدوف است که خبر اولش در این است و ملامت بدین
 تقدیر است که ارواح انسانی در این غلبه عا صور ابدانم و در ادراک است که قرار گرفته اند
 و مقام دارند بر آن صورت مخمس که عا مبعی در استعمال یافته باشد چنانچه در این گفته
 و دخل الدنیه عا حسیح غفلت من اهلها و ممدوفه و استعوار استیسان عا ملک
 سلیمان بر انوجه واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند گفته اند شیشه است
 درین آیه ثلاث است تغیر و بیان این است ثلاث نظر در استعمال لغت عا
 که از ثلاث ثلاث موضوع است در ثلاث نظر در لفظی استعاره تعبیه و از این
 لغت غفلت ضمیر مخدوف غایب در این راجع است صورت که در ضمن صور
 مذکور است و چون صورت اینجا مبعی شیشه معانی است صحیح است که ضمیر که راجع
 باشد در واقع شود و لا لفظ صورت مراد است یعنی اگر چه بنی آن شیشه مثال را
 در این معنی و این غفلت است یا با و طرا میکی و میکی در غفلت و در تقدیر اول
 ناچار است از تقدیر مبداء و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف نذا که ملامت در این تقدیر
 باشد که لغت بد اطلاق یا لغت یا اطلاق زیرا که اگر تقدیر کنیم لفظ

[illegible]

واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاعلم ان هذا هو المقام الثاني في بيان احوال المؤمنين في الآخرة. واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاعلم ان هذا هو المقام الثاني في بيان احوال المؤمنين في الآخرة.

میکنند در باب روح و حقیقت حال او بعد از مفارقت از بدن و پس گفت
 میکنند در حکم روحانی نیز خواهند بود میان قذلیها که در زیر عرضی آویخته است
 پس گفت فرمودند سبحان الله المیزان اگر هم عظمای آن بصر روح و حقیقت
 عاقل و خضر یار پس از انقباض او تا صیر او در قالبی که اهل الله و انوار طهر
 و شیرین فادایم علیهم افاضت عرفة تبارک الصلوة الله کانت فی نور
 یعنی یار میکنم یا که در جمیع افعال حق خدا را بدرستی که زمین بر کمر او قرار گیرد
 خوار تا از آنکه روح او در جنبه بان مرغ نیز حاضر و در پس زمین را چون
 قبض روح شود و مگرداند حضرت عیسی روح او را تا آنجا که در عالم روحانی
 حاضر و در آن داشته پس در آن قالبها میخیزد و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 که هر یک از او دارند و او را رسانند به آن صورت که در دنیا به او صورت
 بعد از سال از آنجا که در طریق شیعیه اهل بیت بسیار دارد و در طریق
 اهل سنت نیز بعضی احادیث که در معنی باطنی احادیث نیز در یک نظر شده
 از آنجا که آن بعضی از آن شده که فائز شدن با آنکه از راه این است بعد از مفارقت
 بدن از راه اصحاب چهار ساله تعلقی دیگر و چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن است
 قابل شدن به آنجا که در طریق شیعیه بسیار و چنانچه است باطل و چنانچه
 که جمیع فرق را در اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلقی از راه است
 بعد از مفارقت بدن از راه اصحاب چهار ساله و در این عالم کون و فساد جهان

این حدیث در کتاب
 خوار و خضر یار
 کماله و کماله
 کماله و کماله

فانما انما ذكره في كتابنا من غير ان يكون له العوض فكان الامام

جمعا بعضه كتركيب يافيه از غصه از غصه که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است
چنانچه بعضی از حکما گفته اند برده برده است که هر یک از اینها منقسم و منقسم و منقسم
برین وجه که اگر انتقال مذکور را بر بدن انسان است منقسم است و اگر بدن را
حیوانه و گیاهی است از جهات منقسم است و اگر افعال نباتات است مثل
ریا حسی و انشجار و منقسم و اگر احوال منقسم است مثل خازن و حمار و منقسم یا هر یک
فقط که عبارت از افعال است یا آنچه در روزگار است از احوال که بعد
از آنکه بعضی جمیع منقسم تلقی گرفته باشد بر خلاف ظاهر و آرا باطله
الفن که در نقل خود تفصیل یافته اما قایلند که با آنکه در عالم دیگر و غیر این
نشا تلقی بین آنها نشانی میکنند و در وقت بروز که از وقت بروز است
تا قیام قیامت و آن بدنها عبارت بود که اقسام فرمایند و بعد از قیام
شدن قیامت باز بدنها را اولی العبادت الله و میکنند بر نحو که در اول
اصحار که متفرق شده اند و از هم جدا میشوند و جمع نمینمایند و هم گریه نمایند
یا برین وجه که از کتب علم باطن بدین اول بدنه تلقی میکنند بخلاف
الغالبین بر این یک قول مبتدیان غیرت و اگر اصطلاح تازه وضع کنند
و غیر تلقی را بر اینسان نمایند ملاقات معنیه اصطلاح و شیخ
عارف بالله شیخ زاده در شرح غیر مبتدیان شیخ شمس تبریزی

و نمونه ماه
کتابخانه

قدری که در کتب گفته شده است که آنرا از دست چپ چنان
 فرو برد که چنان بر آن رفته اند که روح انسان قائم بنفس خودست و زوال و عدم بر او
 ظاهر نگردد و اینست که آن روح را از نظر جسم غایب که قیام آن روح بآن
 منظر باشد بدو وقت که آن منظر متلاطم و خراب گردد باید که منظر غرض استوار و یکبار
 که بدو قطع مطلق یابد و چون تاسع عبارت از انتقال روح است از بدن غرض
 بدین غرض دیگر خواه اعلا باشد و خواه ادنی که گویا که از صفی غرض است و صفی
 دیگر غایت و تاسع از آنست که کفر باطل گشته که از نظر چپ چنان شده است
 میدان فیض و ظهور است که هر دو در یک منظر غرض است و از آنست که اول
 آنکه عقاید که اندک اندک این که منظر در آن چند منظر در جسم مادیه اند و از این
 منظر متلاطم بر چپ غافلند و بخار است اعمال بطرف که موجود عالم
 السلام است غافل شده اند و هم که چون قائل بر آنند که نفوس قدسیه اند
 و منظر در عدد متناهی میکنند که مع ابد است همان نفوس مکرره اند که بر ابدان
 مستعد و معلق میشوند و غافلند که در خطه حق را شنوند و ظهور
 نبوی و دیگر است و در نفس حق دیگر متجا میگرد و در کنار در شایع الهی
 نیست که لا یتحی فی صورة ترشین و لا فی صورة لاشعین بر آنست
 و بعد و اولی الامر و لا زرا و در جلوه پیاپی رسد آنکه تکرار

[illegible]

على ما ينبغي لهم بأمر الله بالبر فإن قيل فلهذا يكون المناسبات والمعاصب
 بالآلات والآلات الجسمانية غير من علم الله تعالى وأترك المعصية قلنا أعمدة
 في ذلك بالادراك وإنما هو بالروح ولو لم يكن الآلات وهو باق بعينه وكذا
 الأجزاء الأصلية والبدن ولهذا يقال للشخص من القصة الشخصية أنه
 بعينه وإن تبدلت الصور والهيئات بل كثر في الأعضاء والآلات والآلات
 لمن جن في الشباب فمؤثر في المشيب أنها عصبية لغير الجاني ومنه انساب
 قال الله عز وجل في سورة ق: اقضينا بالقول ان رافضنا من الأولاد
 حتى يفرغ الآخرة من عبي بالآل فراد لم يند لوجه علمه الآخرة فيه والآخرة
 بل لم في كبر سن خلق جديد ارم لا يكون قد ساء خلق الأول بل
 لم في خطيئة ونبهته في خلق متماثل في نفسه في خلق العادة والمفهوم في روح
 المقاصد ان البر بالآخرة الأصلية من المصلحة حيث قال انما نغني بالجنس عارة
 الآخرة الأصلية الباقية من اول العمر آخره لا الأصلية بالتعدية فالعامة في الآلات
 والكل في اجزائه الأصلية المصلحة في اول العطرة في غير زمن في وقت
 الغفوات انما كل ان ان تأخر في حجب صاف في زمن الاول في
 لكل فذلك الجزاء ان لا يعاد الصلاة هو المطلوب وان ان يعاد فيها
 وهو محال لا يمكن ان يكون جزء واحد بعينه في آية جديد في شخصين

انما في الجاهل وحسن انهم فيهم

[illegible]

قال فماذا ذكرهم في الصافي من بهر السبل له العوض فكان له العوض

وَتَقْدِيرُ الْإِلَهِ لَكَ إِذَا مَقْبَسَ مِنَ الْوَارِثِ كَيْفَ مَشُورَةُ الْإِلَهِ عَلَيْهِمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
 عَافِيَةُ الْبَاسِ فِي هَذِهِ الْمَقْبَسِ لَا تَدْرِي لِمَ بَدَأَ بِكَ بِوَسْطَانِ الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 حُشْرُونَ إِلَهُاتِهِمْ نَبَاتُهُمْ كَقَوْلِهِمْ وَحُشْرُهُمْ وَرَأَيْتُهُمْ عَافِيَتُهُمْ أَيْ عَافِيَةُ
 صُورِ الْوِلْدَانِ لَمْ تَكُنْ أَوَّلُ رَجُلٍ أَوَّلُ نَسْلِ الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ وَحُشْرُهُمْ
 الْفَقْرُ عَافِيَةُ حُشْرُهُمْ عَافِيَةُ الْفَقْرِ وَحُشْرُهُمْ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ وَحُشْرُهُمْ
 فِي الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 حُشْرُهُمْ أَوَّلُ رَجُلٍ أَوَّلُ نَسْلِ الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ وَحُشْرُهُمْ
 وَنَقْلُ الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 هَذَا أَيْضًا جَائِزٌ لِمَا وَقَعَ فِي قَوْمِ غَلَبَ لَفْظُهُمْ وَنَقْلُ الْفَقْرِ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 فِي نَبِيِّ الرَّسُولِ كَمَا قَالَ كَسْبُهُ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفَقْرَ وَحُشْرُهُمْ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 مَسْخُورَةٌ وَلَيْسَ بِهِمْ حُشْرُهُمْ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 وَتَأْسِغُ صُورَةَ الْبَاطِنِ مِنْ إِظْهَارِ نَقْلِهِ الْفَقْرَ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 أُمِّهِ إِخْوَانُ الْعِلَاسِ عَدَاؤُهَا أَلَسَّ بِهِ السُّنْمُ حُشْرُهُمْ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ
 فُلُوبُ الْبَاطِنِ لَيْسَ بِحُشْرِهِمْ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ الْفَقْرُ وَالصُّورِ الْكَثْرِ

ما يكون قطب قلبه في صورة ان كان قال بعض اهل البيت
 وفتحها كركب مرد خوار ومن هذا الصنيع ما هو في مولانا من اهل البيت
 ابيه ابيه الامام عليها السلام قال قال ابن ابي عمير في الامام الصادق عليه السلام
 ما بين رسول الله صلى الله عليه وآله وانا منكم من حيث اننا من آل الله
 لا نكف عنكم بحجود ولا شيء واما قوله حسن من حاله واثرا مولانا وجوده يا مولانا
 واثرا من زيارته قال في قطب الصادق عليه السلام قال في زيارته اركب فضلك على
 الخلق المكنوس قال يا فتاح سلام الله عليه عا وجهته ثم قال انظر اليهم قال فظفرت
 فاذا وجهه عا باب عايل الله من قبل بنة امته عليهم القصة قودة وخمار
 وكلا باذنا فقال ما بين رسول الله وانا منكم من حيث اننا من آل الله
 كنت في الدنيا اذ قال عطا قال فتسبح عليه السلام عا وجهه فرأيت اني انا لاني
 يراهم قبل ذلك فقال الامام عليه السلام وانه عز وجل غفر لي صغير حالكم كما
 رأيت وركنك العظام في الكون لم تزل تدبهم ولم تزل تدبهم ولم تزل تدبهم
 ثم قال سلام الله عليه ما بين زيارته ففضلكم عليهم وروى الشيخ الطوسي في كتابه
 الاصول في كتاب الخراج والواجب غرضه عن ابن حمزة قال تحببت من مولانا
 الصادق عليه السلام فجلسنا في بعض الطريق تحت شجرة يابسة فحركت
 سلام الله عليه شفتيه بدعا ولم يسمع ثم قال يا خلة اطمعنا بما جعل

الزبير بن
 العبد
 ابي رستم
 الهمزة



كتابها ما ذكره في تصانيفه من ان له رسالة الى بعض فلكا

جباراً ذلك ليس نادراً ولا عاراً في غير عبادته صادراً ولا واجباً وجوباً ذلك ليس نادراً
 نراه قدراً ولا عاراً لأننا ما قلنا ذلك لك في الشهادت ولفظ الحق المحقق
 في الظاهر وادركنا على الإطلاق التماساً وهذا أحد قسمة قلت ليس في ذلك
 في شيء فإن في ذلك القابل للعبثية هو المتغير في حاله لا في وجوده فقال الجواب
 أحال الاستدلال على حكمه فإن انقلاب الغابر والكتاب بعضها البعض امر
 معروف وأما كقولك خصامه على القدر حيث فانه فانه بعد ان ليس في الشهادت
 والحوادث مناسبة في عينه لأن في عينه حيث من العلم بالاسلام الشيخ القدير رحمه الله
 فلهذا به مجمع البيان في انقلاب الغابر حيث بلانه على الجواب متساوية ولا فخر
 وجه لا لانه لا حال البعد أحال الحوارج في حال الخشبة وما جبر مجرأة في الجاد انتهى
 معاً ضرورة كون غير ما لا سطره الحكم ولا يلزم من ذلك انقلاب الحقائق ومجرب
 في قول مجاهد بأن ليس في الاستدلال بالاسم والهمال بل هو امر واداء
 ذلك لا يحتاج فيه في جميع البدن او موجود في القدر انقلابه والحق في العلم
 مع الاستدلال في كل شيء في القدر ذلك الذي مع طرق التعريف في الاستدلال
 الكيفية التي يرسم كل شيء في كل شيء ولو منعنا جواز هذا القدر فكيف
 يجوز في الملك بالشيء حيث في غاية العظم أن يدخل في حجة الترتيل على القول
 حال العلم الذي ليس بغير اللوح في كل شيء تفسيره لم يغيرهم الله الخلق
 من الصورة ولا غيرهم في كل شيء بل انما يكونون ما انما يكونون المعصية في غير الخلق
 عدم الصورة على الإطلاق وسائر الخواص لأن فيه قياماً بذلك فيكون

قالوا ما ذكرهم في بعض ما قيل من انه ليس له بعض فكل ما ذكره

مذكورة
 في
 نسخة
 مساحية

[illegible][illegible]

التي يوحى اليها الكتاب في هذا اليوم. النفذ فالدوامها الزيادة احصاءه وفي القواعد الشكر والثناء له عقد.

للمحقق الدرداءة في شرح السالكين إلى الوفاء في الأحكام بالعلم استأنف تحقيقه بماله

ملا
موسہ کھانا

تغیرات در زمین و آب و هوا

1

هذه تسعة فكيف يكون كونه العالم الذي فوقه باب جبرنا فيه وكونه صفة صفة الحق القوي
الذي قالنا وجبة عرضها السموات والارض وقول الجبرية انهم على قدر ليعطى كل من
يوم القيمة جزاءه مثل الدنيا تسع مرات وجبة يكون عرضها هذه المائة فكيف حالها
والذين نزلوا على كرمه العالم وعظمها ان ينه آدم بعد عشر المائتين والذين نزلوا بعد عشر
البر والجميع بعد عشر حركات البحر وكلهم عشر ملائكة الارض الموكلين بها وكل ملائكة
قد عشر ملائكة سما الدنيا وكل ملائكة قد عشر ملائكة سما المائتين وثمانين
الملائكة انهم انما في مقابل ملائكة الملائكة في رتبة رتبة الجميع عشر ملائكة الارض
الذين نزلوا في الارض الذين عدوا ثمانمائة الف موكلين وفيه رتبة ملائكة الارض
ملائكة رتبة الارض الذين اوتوا ايام اربعين ايام رتبة التسع والذين نزلوا
في مقابل ملائكة الذين يكونون حول النور كالقنطرة في البحر لا يعلم عددهم الا الله
فقد صدق في قال جهان در جنب اين نه طاق مني خوشتر بود در دوز دريا
كما ترون ان خوشتر من جبر سرور برتوبت خود بخند و هذا انك ترون ان
الار عظيم و لكن جبر في رتبة الملائكة ان يبدن في تسعة كماله الملائكة والار
حتى تسعة للرحيل الانفال في هذا العالم الفتي الملائكة الكثير اللام والهادي والافران
الار عظيم والقصع الفتي الملائكة في الفصوص ورواه ولدانية اللذان و حيدر
فرع كمال ولا تافا فل فان الوقت سيف فاطم فان لم تقطع فانه قطعك و ان
الوقت لا فضل الا في رتبة الملائكة في عالم در رتبة الملائكة في رتبة الملائكة
ما جبر مثل خاتم الملائكة في رتبة الملائكة في رتبة الملائكة في رتبة الملائكة
و انك تعلم ان جبر حق حل ولا شك عالم كفته انه في عالم كفته انه في عالم كفته

الفضل بالبر
العدو
محب

تأليفه ما ذكره في بعض النسخ من ان له سلاسل الاعداد

صوفیه ایمان ناسته اند آنست وجود جبر الوجود است و عالم عکس آن وجود است که بر اطل
تقابل است آنست عدم ظاهر است و عکس آن اطل است و میگویند از آنکه چنانچه اطل نبود ظاهر است و قطع
نظر از نور کرده عدم است عالم نیز نبود و حقیقت وجود نور است و نظر از اذات خود کرده
عدم ظاهر است که اندوه و غمیده آنست که در اطل کیف در اطل یعنی دیده اعتبار
نظر آنست و در عین که برسد کار و چگونه وجود صانع را که اطل و بر نور وجود حقیقت مستند است
بر عیان ملکات گردانیده و آن چون چشم عکس است که عالم است همه یکسان جز
کشم دیده بود و بر اطل و ظاهر سکون را و اهر و معارف حقیقت با ظهور و وضع بر اهر
چنانچه حدیث شریفی است که در جواب سوال حضرت داود علیه السلام دارد که اگر
عرض نمید کردی اب لا اخلق الکفی قال لا کنت لراخصاً فاجبت ان
اعرف خلقت الکفی لا اعرف ناطق است بر آن و در اینجا گفته اند آن که خفون
ظاهر است از نا خلق که حضرتش آن را شمع است مانند کسی در شب تاری
از چرخه که خود را نمی بیند از آنکه خفون فانی ظهور و نهانی ظهور است
از دیده عالمی مخفی و نهانی است که اذق غنای خطبه پس خطبه باطنی است اتم
سفر اتم علی الله الحجاب افاضل بینة و بین خلقه خلقه ایا اتم نظر است
ام العبریر و محض و حده بغیر شریک قد تعظمت مکررة ۲ لک الظل یا من لا یراه
فمن ادر بر او که فرماید آنکس بر خورانی رخ و دلار انقباضی است که
چهره یار احباب تو است و بر دیده است بر رخسار او در قیامت است
نقول فی شرح الحجاب و وضع عالمی ارباب انقباضی و کمال آنست که در کتاب

[illegible]

[illegible]

فَوَالَّذِي بَرَّحُواهُمُ الْكُلُوفُ لِلْصَّبْحِ هُمُ الْبَعِيدُونَ مَا لِنَفْسِهِمْ فِي الْقَوَاعِلِ السَّنْجَةِ وَالْأَلْمَةِ عَلَيْهِمْ

فوضع الحجاب انما هو علم في حجاب الصوت من الكتب المكتبة لا لتفصيل ما يقع وتسمع
الاهل ليس خبرا من حقيقة الصوت فلا يدرى ان يكون الشيء الحروف بهذه الاشياء
خلية في الصوت لجزا ان يكون له باب في شرطه او لا لان عندنا اهله ولا يقع الصريح
سواء شرطه كحدث الصوت فالحال الاثير لا يصلح اصله بالهواء المكونة عنه لئلا يملك
قطع وقمع فغير ان نقل ما يراه في الحروف على اصوات علم المثال يكون صوتا فقط لا بالهواء
ولا بالهواء والقطع كما ان الاضداد كسماعه او شاعره في شرطه بالعين في اللفظ الذي
للاسم اطلق في هذه الاشياء وصفا له كما في قوله في القديس في القديس في النظر
نحوه ووجه الامام في الاثير وهو العنصر الذي ليس مع براته جميع الاصوات العالية
والمنخفضة لانها لانه لصفاته في هذه الاشياء لانه يقوم مقام الجسد المدروس الصالح
عند الجسد على اطلاق منسج لفظه وله اسم لفظه لان في قوله يقوم مقامه في قوله مقدم
الاشياء فلا تتعجب في مخالفة علم المثال لاسم الجرس مخالفة اكثر من ذلك فان الجرس
بالجرس الجرس في الاعراض التي لا يقوم عندنا الا بالاشياء ما شاء في علم المثال
المعركة فانها في الاشياء لا يحتاج اليها في خبرها وكل ما في عالمنا من الاشياء
والاكثر في هذه الاشياء والاشياء في الاعراض موجودة في علم المثال الذي
ان يكون هذه الاشياء في علم المثال لفظه وحسن في شرطه وانما في عالمنا
لغيرها في المبدأ الاول والمبدأ الثاني في العالمات لاصور الجسم في غير اللفظ
ولا مكان لها ولا نقل في قوله حجابا اذا ارادنا في ذلك او لفظها انها في نقل في حال
احال في نقل في نقل في قوله حجابا اذا ارادنا في ذلك او لفظها انها في نقل في حال

في اليه بوجه الكليات للصحة في النعمان والنفس غالبا ومعناها الزم احضاره وفي القواعد الذرية والاشياء جعد

[illegible]

انما الله في الطبقات العليا وكذا في الطبقات الدنيا كمن في كل طبقه زمانا طويلا او قصيرا
 بحسب ما فيها من الهيات ان يقول ان الطبقات في عالم المثل ومنها مخلص اعلم
 العقل المحض في العالم انما هو بعض بعض ان ينسب اليه الله الاول وكلما كان اقرب الى
 البارئ كان له كمال عظم وجل جده او اكثر حيا واما خايبا وكلما بعد كان بعكس ذلك في الموجودات
 هو الله الاول ثم العقول ثم النفوس ثم الحسوس الموجودات هي المناظر في هذه السرائر بقصور
 الهوى وسلاسل القصور واللال في الموال من خلقت الله سبحانه وتعالى من ايام العبادات الصلوات
 اللامه وفيها انفسه قال في شرحه لها طالع الزمان هو الله اعلم بعد ما استبنا
 عالم المثل في سورة عالم المثل وقوله انما لطل حكام نادوا ان انزال على ما مثله انا
 ساقى ما فيه انشاء والله تعالى سائل وليكم من بعد دليل وانا للاحق لا ملخصه
 ولا ناله الله بعد قطع المثل وفيه من موعود الاخرة بما طرنا من موعود خلقه
 سيما في انزال ساقى ما بلقا خورسته باسمه كخبايته انما في مشروعه انما في موعود
 بغيب الله في تسميه يافيه كدعابته شرق اوداج واقع است كبر في سره
 غير وشهادت وبرز هم مكن كصوره في بزرج در شهادت طاهر وراز
 مثال للاحق ما بل اراده فرموده باشند كدعابته بعد ان مضات اوت وديوت
 غروب از افق ابدان محضه خبايته احاديث شريفه كدعابته كدعابته كدعابته
 دارد ما كجا منتقل ومنتقل شود وبرز دجابت من ابراج واقع في موعود
 ما بلقا وغبية مثال ستر كشته چه حال كصوره في بزرج عالم ابرام
 شهادت رجوع ناسيه ومرتبه بعد مثال اول است حديث كذا حضرت امام جعفر
 صادق عليه السلام مر كشته در مابعد ما مقرر كدعابته عصر خوانده شو كدعابته

[illegible]

غلب رادفواذا فهم لهم الطرف الذي ساد له راحة غلبه عظمته وريده ذلك الموقول ان رطله
 قال لولا ان عصى الحرس عليها السلام واثان الحرس العبد قال ليس العجب من ملك كيف ملك
 انما العجب من ملك كيف نجما قال سلام الله عليه انما اول ليس العجب من ملك كيف نجما انما
 العجب من ملك كيف ملك مع سعة رحمته في ذل ذلك في العبد في كتابه علام الادب وقد
 شئت الحكما حال تفوق في انفسها ان ذلك ام كمال الله به في انفسها في البالغ في
 الجبال والصحى ونزول والاكتر في القمم والقمم من انظر في المتوسط فضلا عن مجموع العالم
 الخرم بان رحمته في الدنيا لا يملك في غيابه من كل وقد قال تعالى ورحمتي وسعت
 كل شيء قال الله الذي يقول في كتابه يدل على ان رطل الجمع فيها من زيادة كفضله
 للامر الدرع العليا والحق ان انفس الناس طعم الله في شدة متفادته بلذاته فيفضها
 فيفضها الى ذراته وبعضها ان رطله طعم في بعضها طعمه الحب للفرقات العاجلة
 وبعضها كرامة الحب لها وبعضها رحمة وبعضها قارة اغير ذلك في الاحوال والجاهل له
 في ذكره احوالها الطبيعية الاصل بان يزلها بالكلية بل غايتها انها لا يصف سهاولا
 كان ان كان امر تهمد في الاخلاق عند ذلك كحدس كثيرة فزاد في الافعال ولو لا ذلك لكانت
 الدنيا والادراك والحكمة في الدعوة الى الله تعالى بطريق ولا اشرت لمجاهد الاخلاق وقد
 قال سيد البشر صلوات الله وسلامه عليه انفسه لا تمسك لمجاهد الاخلاق ولا صلات
 انفسه الا ان في عمار الحكما والعوام اذا انكسروا في الدوام يكون لها طلال في
 الصور انما الله انما يحجب اخلاقها وملكها فيمنع بها او يتكلم في انما الى
 الحكم انما انفسه في غيرة الحق له اعلم انك في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 وادراكك في منظر من كل حركة فخرته او قوله او فعله في كل حركة

في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما
 في بعض ما فطرك وادراكك في بعض ما

وفي الخبر وجودها الكليات للصبر هي النهميد بالنفس غايتها ومعناها التزام احضاره وفي العقول الذميمة والكفاة حقة



فذكرنا في غرضنا هذا آخر عهد الله لمرابطاتنا المصنفات رتبا نظريتها

ادراكان

فلان ارض خاصه و غیره است شرکت عوام و ملک

الأسرار التي تَرى ظهوره لذلك الحس الذي تَرى الظهور اليقظ وضوئه المانع في ملك

النشأة ارفع من انما الظهور انهم الصبيحة التي فاطمة امة امة من سنخ واحد كجاء

في كل وطن صوبته وفتح في كل زمانه كجدي في زمانه في كل عالم نبر وسهر في كل مقام

بسم الله الرحمن الرحيم

عرفت خواصه برضه عرفت بغواصی الزرار الحفصه و کشفه نزل الیها فی اللیل الحفصه

والاول من السخايرة وطلعت من ذلك على الراس القدر الذي في الجدار الخلفي

الجميع من اهل بلن القفار وطلعت على ارض العراق واهلها في بعضا من بعض وعلمت ان

الطاعة والاعتصام بالظفر في العالم الحرة والصور الفعالة والما في انفسها حقاً في

أَوْ لِيُظْهِرَ لَنَا مَا كُنَّا لَا نَعْلَمُ بِهَا لَقَدْ جَاءَنَا الْبَصُورُ الْغَوِيَّةُ فِي الْبَاطِنِ أَوْ لِيُظْهِرَ لَنَا مَا كُنَّا لَا نَعْلَمُ بِهَا لَقَدْ جَاءَنَا الْبَصُورُ الْغَوِيَّةُ فِي الْبَاطِنِ

خبر دنا را از آن عظمی و نظمه از آن عالمی از آن حقیقه از آن کفایت

حسنه و نیکوئی و درین شهر ایستاده و در این شهر

وفاقیہ کی طرف سے جاری کی گئی ہے۔

منه في سنة ١٢٠٠ هـ

مره تم از رفتن ابدی این کس را در دهان نهادن و با سحر و جادو و غیره که در این کتاب مذکور است

عزيمه الله خلقه لاجلها دعوت باسمه انما هو علم بها هديده

وكانت مدية وكانت عذبة الإسلام آمدا لله عليه السلام
محرقة لنا (ألا الله) ودينا، الموقدة التي تظلم وتظلم على الموقدة أعاد

وفي الخبر وجواهر الكلام للصبيح هي النهي بالنفس غالباً ومعناها التزام احضارها وفي قواعد الذكر: والكفاية عقد.

ملک و موز و ماش
خوشه کھا جائے

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

وفي النحر ووجوه الكلفان للصبر هي النعمه بالانفس غالباً ومعناها التزام الحضاره وفي القواعد المذكورة والكفاية عقد

لشبهه سر از آمدن خود را بکشد تمیز حیل شیخ صدوق که در کتاب کمال الدین
در این نوع از نص خطا نظر نموده در شبهه حال اینها و شبهه و منوط و دنیا و خدیف آن
در افتادن اولیاد است فانی این که با ذراع که در است منزه و غلبه از ترک و در کمال
از آن در پیش است کمال انصاف در بیان در کمال سبب باشند و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
آن جا مادر بزرگ و این که ده نفر آن باشند که چون بیفتند به خودشان سازد در بالاد
چاه و در آن کمال انصاف و کمال بیان در اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
که در آن عمر از نیاید و در اولاد آن چاه آمده باشد که عسل باشد که بکاف و در اولاد آن
چاه منزه باشد و در بنور بسیار آن هجوم آمده و شخصی با آنکه آن مادر از سر خود
میدیده و در آن موشان و عسل که آن موشان نموده باشد و در اولاد آن
و مال کار خود نموده و حکایت خود را در انصاف و در اولاد آن چاه و اولاد و اولاد
که در آن کمال انصاف و کمال بیان در اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
که در اولاد انصاف و کمال بیان در اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
در این عمر فانی و مادر بزرگ و در آن ده ترک و در آن کمال انصاف و کمال بیان
که در آن کمال انصاف و کمال بیان در اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
بنا که در آن فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی و فانی
و در بنور این آباء زنانه که بر هر حرف دنیا از جهام دارند و در بنور این کمال
و در بنور این آباء زنانه که بر هر حرف دنیا از جهام دارند و در بنور این کمال

وضايفه وکما دل بر آنکه در نسخ المصنفه ^{التي} لا تجزى عن الدنيا واليهما العلم انفسهما
 انما كانت قضايا في برهنت که در کتبک دنیا خود مریده که کوبید از خود
 مریده که در کتبک از دنیا جفا خود که شمس بی از سهم الحوادث که
 قضا که سخط الکفر تعزبان شده که جلال ملک از دنیا تو اندر که در کتبک
 که در سخط حضم سلطان دعا و بداندین این امر است که شمس بر آمده باشد
 وذلک هو العز العظيم وقد وقع في علمه كلام الله انما علم الله ان
 الدنيا خلقت لغرض ولم تخلق لنفسها يعني دنیا ازین جهت است بر غرض
 زیرا که غرض از ایجاد او آنست که مستعد شوند و بر رواب عقبه و آفریده که
 نشاء بر نفس خود یعنی مقصود از آفرینش بود اجتماع لذات ثلث در آگاه
 ولقد صدق في قال اذا امتحن الدنيا لرب يختص بكه قد وقع في علمه
 في ثياب جدي وقد وقع في علمه الرسل عليه الصلوات انما واز لكان
 انه قال للاصحاب انكم تسعون على الاخرة ولستكون عداوة يوم القيمة
 فصعب الرضعة ولب القاطنة ولاث عداوة الله ولما عليه قد خبر
 في كتاب التفسير للشافعي رحمه الله في الحديث بعد قوله برب رب العالمين
 والرفق لاسباب الدنيا وانه عرضهم لهذا الامر والمجرب في مجلبة الاربع مع فقد استقام
 وبعده بهم يكون حسرة وندامة لهم يوم القيمة وانه كان خواتم الاربع مع
 في الدنيا من معنى الاخرة الحيرة الدنوية والاطعام الاخرة قد وصل الي
 على وجهه في الاطعام غوب احتاج بزرگوارانك في العلم انفسهما

وضايفه وکما دل بر آنکه در نسخ المصنفه التي لا تجزى عن الدنيا واليهما العلم انفسهما
 انما كانت قضايا في برهنت که در کتبک دنیا خود مریده که کوبید از خود
 مریده که در کتبک از دنیا جفا خود که شمس بی از سهم الحوادث که
 قضا که سخط الکفر تعزبان شده که جلال ملک از دنیا تو اندر که در کتبک
 که در سخط حضم سلطان دعا و بداندین این امر است که شمس بر آمده باشد
 وذلک هو العز العظيم وقد وقع في علمه كلام الله انما علم الله ان
 الدنيا خلقت لغرض ولم تخلق لنفسها يعني دنیا ازین جهت است بر غرض
 زیرا که غرض از ایجاد او آنست که مستعد شوند و بر رواب عقبه و آفریده که
 نشاء بر نفس خود یعنی مقصود از آفرینش بود اجتماع لذات ثلث در آگاه
 ولقد صدق في قال اذا امتحن الدنيا لرب يختص بكه قد وقع في علمه
 في ثياب جدي وقد وقع في علمه الرسل عليه الصلوات انما واز لكان
 انه قال للاصحاب انكم تسعون على الاخرة ولستكون عداوة يوم القيمة
 فصعب الرضعة ولب القاطنة ولاث عداوة الله ولما عليه قد خبر
 في كتاب التفسير للشافعي رحمه الله في الحديث بعد قوله برب رب العالمين
 والرفق لاسباب الدنيا وانه عرضهم لهذا الامر والمجرب في مجلبة الاربع مع فقد استقام
 وبعده بهم يكون حسرة وندامة لهم يوم القيمة وانه كان خواتم الاربع مع
 في الدنيا من معنى الاخرة الحيرة الدنوية والاطعام الاخرة قد وصل الي
 على وجهه في الاطعام غوب احتاج بزرگوارانك في العلم انفسهما

فمن اضطر الى عظيم الشتم لغيره اجازت ده که فرستد از هر چه بگوید و در دانه از ده
سبام اجازت داد چون رقم امروزمه شسته بود و جمع من لوانده و شمر نزد او
نهاده بود که دید بر خاست و از او که گفت چه بهم داری حال شیخ غنی نعم بود
می داد و باز برخاست و می گفت که چون پیش شیخ آدم و شرح احوال باز گفتم
شیخ منم فرمود گفت از اجازت تو بزرگ آن ماد که ترا مضطرب یافتم چون
رفتی انداختی که مرا اگر از غم تو خلی شوی پس از من بگریه خود تو غم را بگریه
امروزه شدیم و بکار او شستم و چون در آمد از آنجه دید نصیب او شد پس بگریه خود
خود کرد و مراجع با من رفت و بعد از آنکه فرمود که شستم و نزد امیر آمد
ایم ایفات بجا نبرد کرد نقل منام منام لقم حکایه فرمود
بعد از آنکه در ده ماه حسن سل اخراج الفی و برید از معشره لفظان غلطه و در آن
الارواح منقلب الیه و کماله و احکام که آنرا است اللب لیلته فی السام
بعد ما بلغنا خبر کتابه الام فقلت له انه قد مررت بکتاب من شیخ الحقیر
ان النفس المهدیه لها قوة ان تعرف بعض الابدان لانها کما قال الله
فيها لست امة فلو لمکن فک انما غدا تعلق فبقه قطعه العلاتی و افراغ
فی التوبیرات البتیه و لو انی غیر ان یكون اقدر فقل کما فی قول امیر
در کتابه مطلقه نیست با وادک و با وادک بمقتضی مقامهم قال فقال

卷之四
 四

فان اذ الارادة على عدة اذ صار لي

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
والله اعلم بالصواب

مكتبة الخزانة العامة

الاربعون والذی لطیف اللام الحریف
منه یأخذ فی غایة الخلق

باب الاسرار في عقد النكاح
في الامور المتعارفة فذلك النكاح المتعسر

الربيع اوداع
المداد للكتاب

تلك القوة التي في الشرايين

ثم الخوذة على ذلك النوع وبسطه اعلنى قوة
الوقوف اقصا رب الارحام لم يكن وحاشا
فمنه فانه لا يخفى ان الظاهر وان طرقت قوايستين بذلك

هو الرابع عشر

القطب
والنصفين
والنصفين

عدد وثلث الفقه فضع ثلث الفقه

هو التواضع
والهumble
عظم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

الذين انقطع بذلك سران في منقطع
الذين وانما الحياه بالعلمه وانذارا

الطبيب الكائن

الحياة والناموس

و کذا اذا ارشدنا البعض قد استغنى عن بعضه

الوقت
ع. ٩٠
الواقعة
ع. ٩١
ع. ٩٢

الربيع أو الصيف
الربيع أو الصيف

وكانت من احوالهم في ذلك الوقت
وكانت من احوالهم في ذلك الوقت

و بعد از آنکه در
الحوادث

الموقف

الطاهر من كل دنس
الطاهر من كل دنس

الشمس والارض
الشمس والارض

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً مضيئاً يهدي إلى صراط مستقيم

الملك والوزير

10

مدرسه علمیه

الرسالة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احسان بن علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان صفات خود میفرماید که من در دنیا و آخرت هیچ کس را ندیده‌ام که مرا در حق خود بزرگوارتر از آنکه من را در حق خود بزرگوار کرده‌ام.

در بعضی روایات آمده است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در روز قیامت با خود می‌آید و می‌فرماید که من در دنیا و آخرت هیچ کس را ندیده‌ام که مرا در حق خود بزرگوارتر از آنکه من را در حق خود بزرگوار کرده‌ام.

خبر شد و بسیار بدگرم و در آن نمود لیکن در معرفت خدا و معرفت من کان فی حقیقه
اعمر فی الآخرة اقر واصل سبلا قال علیه السلام القصیر المراد
المرحوم منوفه الی لا یرد الی متی داما اندا و هو عمره فنادا انکشف العطاء
ارتفع العطاء بربته امداد الآخرة نعمها و جبهتها و لاجال الله فیها لکن لا یرفع
العطاء بربته منوفه الی ثم قال و هو ارزق لیس قصدا لطائفه من طایفه
لأن العار من بعض القلیات کما یرید لهم بعض الآخر فیض لهم الرزق و ذلك لک
المجربون من المؤمنین کما یرزقون و لا یفرون فان کل فی العطاء نعم رزق و ظهور
اعمالهم علیهم رزق و ظهور و انداز و کما القلیات و ان الموعود حقیقتها رزق لهم
و حصولهم فی البرازخ الجمیده و الحیات فیها رزق لهم و حصولهم فیها لکن لا یرد
و ارتفاع العذاب عنهم بعد انتقام انتقام منهم رزق و رفاهة الی فیض لهم
رزق و رفاهة و ان میگوید که حدیث اذ مات لکن فی القطع عنه
عنه منافی بمنشی شیخ ارا به حدیث الضمیرت چه رزق مذکور نه معکرت بلکه
لفضل و حسب اکثر بنابر خطره نماید که توجیه سادج درین منافات
بطلان شیخ عارف نوشته باشد و ظاهره که شیخ قدس سره فرموده زعم او علی
که این کتب و ادعا حدیث مذکور باضمیمه که محمد بن روایت نموده منافات
با یمن شیخ عارف و الضمیرت الی من علی حدیث صریح جابریه و علم متفق
و قوله صالح استغفره چه حدیث نظریا باضمیمه ایشان
و از بعضی است که نفی علی منافات و بها می‌شود که شیخ

عما ذكره من حديثه في كل من كان له من الدنيا شيء فليتركها
 امام جعفر صادق عليه السلام روايت يمكنه ان يفترق من مويا يابح ان شاء الله تعالى الجمع بين ما ذكره من ان
 نقلت جعلت هناك وهناك ان قال نزلت لا ترواح الا بعد الموت عليهم السلام ورواح الا
 وصيا الموت ورواح بصر النور من ظهر السمك ليخرج بها الى السماء حتى يراون عرش ربهم فظنون
 سبوا وصيرون عند كل ما تمته فترى ان الموتى في كعبتهم لم يردون الى ابدانهم الا ان كانت فيها نفع
 اللدنيا والادنيا وقد علموا السور او بيعوا القدر من ظهر السمك وقد رزقوا علم وكنية ما تدرون
 انهم سراج روحاني من ربهم يابح روح بدن من استعمل ثروته في مال عبادة مصطلي بدينه
 تفقيد بدينه عبادة سموة بدون عضد في مشير لواء لواء الدين عن غير ما في ادبهم
 ليس بدن من مائة بدن عن غير ما في كماله من علم ثم لا تفرق ان القدر في قدره
 اليقين في قوله تعالى وحيد ربك حتى ياتي اليقين بالموت اختيارا كان لا يضطر ارباب
 سمية للدين بل سمية في الموت اختيارا كان لا يضطر ارباب اليقين كسيرة
 لم يال وقد نظر في غير ما لا بد للروا والخاص والطا ان اليقين انما يكون في المسائل الالهية
 وغيره لا كغير الله بالانطلاق في البدن وذلك بالموت لا اختيارا ولا اضطرارا حتى ياتي
 صبح من الموت الى ان حتى التوحيد والوصول لا كغير الله ان شاء الله بربطه ملائكة تفقيد
 بالبدن وقواك وعلم تنبها فيها للشتم اللان للطبيعة وقواك المختلفة ولهذا قال من المؤمنين
 سلام الله عليه الناس نيام فاذا ماتوا انهم يهوا فالله يورثهم انهم نيام في الدنيا
 الدينونة بربطه انما هي في البدن وقواك فاذا ماتوا انهم يهوا بربطه بربطه
 انما هي في الموت فاذا ارتفع هذا المانع محصل السبب ولا يشترط سائر من في الحجاب

في قوله تعالى وحيد ربك حتى ياتي اليقين بالموت اختيارا كان لا يضطر ارباب اليقين كسيرة
 في قوله تعالى وحيد ربك حتى ياتي اليقين بالموت اختيارا كان لا يضطر ارباب اليقين كسيرة



و این را داده لاجرم قدری در شرح طریقت فرموده است که این یک جامعیت است و در هر یک
جمع است و شایسته است از نظر جلال و علو و کبریا و تعالی معاد و آخرت دارد و در
این دنیا دنیا بالقوه است و تعالی است و در غیر این عالم چون تعالی که در حق حقیقا
بود و رفع کرد و عالم صورت به عالم منی منتقل شود مجموع آنکه بالقوه بود بکار افعال و افعال
کرد و گفت خداوند عظمای من فکر الهم صمد چه چنانچه عالم صورت نقل ظهور حاکم است
و در مورد و در یک است عالم منی مظهر قدرت است و در مورد و قدرت و ماست و قدرت
نفس سبب رنج و غم است و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
نقشه قدرت است و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
بهر روز از آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
مکرم و خسته که یافت و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
یافت و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
نعمت گفته اند که جزو آنجا نمی یابد و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
مقام چنانچه بعضی از علماء و مکرر گفته اند که نفس را تعالی طبعی است بر بدن و علامت خود را در
زمان و مکان و موقلات و حاسر با علم می یابد و در هر چند قطع تعالی از آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
خلق بدن شده و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
عالم و مستقبل و سابق و لاحق و در آن عالم حقیق ظهور و بروز می کند و از قوه و افعال است و در
مهاجرت کرده از خود و نفس را منتقل شده و تحقیق است که نفس را تعالی طبعی است بر بدن و علامت خود را در
که نفس را تعالی طبعی است بر بدن و علامت خود را در
مهاجرت از خود و نفس را منتقل شده و تحقیق است که نفس را تعالی طبعی است بر بدن و علامت خود را در

لا يذوقه قطي بايديه خذ ايمانكم اذ قد جاءكم اليه في طريق ملائكتي في ذلك اليوم

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

شبه للتعبير ما لنفسه وأورد عليه فيهما ما قاله ابن جرير النجاشي: «أما قوله: يا أيها الضيفاء، فأيضا من باب التثنية»

[illegible]

اغتاضت بآيات الهوى فبقيت في بيتي منسجعا هرا دالمسرا له رسته كتم ان اوجه صاحه كجه

حُرِّتْ لَهُ شَرْفًا عَزَّازَ الْكُلِّ وَحُورًا مُقَصَّدَةً عِزًّا لِّلْأَرْجَوِّتِ قَلْبُ حَسَنٍ
 فِي مَقَامِ الْفَرْدِ قَدْرُهُ وَتَمَيَّزَ بِالْحَبَّةِ لَمْ يَدْرِهِ أَنِ انْقَضَى فِيهِ مِلْءُ عَرْشِهِ قَبْلَ أَنْ
 الْخِيَارُ فِي نَظَرِهِ فِي أَكُونِ لَمْ يَدْرِهِ سَمِعَهُ كَمَا قَالَ فِي قَالِ خَيْرُ ذَلِكَ لَكَ فَوَارِدُ
 فَكَيْلُ الْخَيْرِ فَإِنَّهُ لَمْ يَلْصُقْ بِاللَّحْنِ وَالْقَلْبِ حِكْمَانِيَّةً خَلْقِيَّةً حَكَمَ الْأَكْبَرُ لَاطِنُ الْوُجُوهِ
 حَكَايَةِ الْبَارِغِ السَّهْوِ لَمْ يَحْتَوِ فِي التَّوَكُّاتِ خَيْرَ الْمَكْمَلِ الْأَكْبَرِ لَاطِنُ الْوُجُوهِ أَنَّهُ قَالَ رَبِّمَا
 حَلَّوْتُ بِنَفْسِي كَثْرًا عِزًّا رَافِعَاتٍ وَأَمَّا جَوَالُ الْمَوْجُودَاتِ الْمَجْرُودَةِ غَيْرَ الْمَادِيَّاتِ خَلْقَتْ بَدَنِي
 عَرَّيْتُ غَيْرَ الْمَالِ الْقَبِيحَةِ فَأَكُونُ مَخْلَافَةً لَا تَقَعْلُ عَرَّيْتُ وَلَا لَظْفَرِيَا عَدَاةً وَحَارِبًا فِي
 دَاخِلِي لَا تَقَعْلُ عَرَّيْتُ وَلَا لَظْفَرِيَا عَدَاةً وَحَارِبًا فِي جَمِيعِ الْأَلْبَاءِ حَسْبُهُ أَدْرُغْدَةً مِنْ أَسْنِ
 وَالدَّهَابِ وَبَلَسْنَا بِأَلْفِيَا وَكُلَّاسٍ الْعَجِيبَةِ الْغَرِيبَةِ الْإِنْفِيقَةِ الْبَقِيَّةِ سَتَجْعَلُ حَرِيرًا بَاهِيًا فَاغْلَمُ أَنَّهُ
 حُرَّةً فَرَاخًا أَعْلَامُ الْأَلْبَاءِ الرَّوَّاحَةِ الْكَرِيمَةِ وَأَتَتْهُ دُجُودُهُ فَغَالَتْ ثُمَّ تَرَقَّتْ بِذَنبِهَا فِي
 الْأَلْبَاءِ الْعَوَالِمِ الْغَالِيَةِ الْأَلْبَاءِ الْكَرِيمَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ قَصُرَتْ كَأَنَّهُ مَوْضِعٌ فِيهَا سَلْتَنٌ بِهَا كَانَتْ
 فَوْقَ الْعَوَالِمِ الْوُجُوهِ الْوُجُوهِ فَارَ كَأَنَّهُ وَقِفٌ فِي ذَلِكَ الْقَفِّ الرَّفِيفِ وَأَدْرُغْدَةً فِي أَلْبَاءِ
 وَالْوُجُوهِ لَا تَقْدِرُ إِلَّا أَنْ تُعْطَى وَصَفُفٌ وَالْإِسْمَاعِيلِيَّةُ قَبُولُ لَعْنَةٍ فَإِذَا اسْتَوْفَى ذَلِكَ الْإِسْمَاعِيلِيَّةُ
 غَلِيَّةً فِي ذَلِكَ أَمْرًا لَهَا بِأَلْفِ أَوْجَعَةٍ حَتَّى تَهْبَطَ مِنْ هُنَاكَ أَعْلَامُ الْفِكْرِ فَحَسْبُ الْفِكْرِ
 عَنِّي ذَلِكَ الْوُجُوهِ فَالْقَبِيحَةِ أَلْفُ الْفِكْرِ فِي ذَلِكَ الْإِسْمَاعِيلِيَّةُ وَحَسْبُ الْفِكْرِ فِي ذَلِكَ الْفِكْرِ
 فَرَاخًا وَبَلَسْنَا بِأَلْفِيَا أَوَّلُ تَذَقُّلُ لَعْنَةِ الْأَلْبَاءِ الْكَرِيمَةِ الْفَلَقِيَّةُ فِي لَعْنَةِ الْفَلَقِ نَفْسُ رَارِ
 سَطَا لَيْسَ الْمَكْمَلُ الْقَلَمُ وَهَذَا لَيْسَ سَعِيدٌ فَرَسَانَهُ أَيْضًا لِأَنَّ أَلْفًا وَخَلَعَ فَرَسَانَهُ الْفَلَقِ
 تَقِصُّرُ لَيْسَ أَحَدَاتٍ وَكَلْبَةٍ وَالدَّجَابِثِ الْإِسْمَاعِيلِيَّةُ فَاثْمُ حُرُودِ الْفَلَقِ غَايَةُ الْوُجُوهِ خَلَقُوا

٩٨
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠



خلافت الله به واستعد القبول لفيض الامور الطيبة والربانية غايته الاستعداد واستحقاق الفيض
 من مبدء الفيض من الجود المطلق فاعطى ثم عاهد واستعدادهم لان ذلك مقتضى لغاية
 اللاتية من توفيق الدلائل والامكانات المكتمة لها مطلقا وفي حصولهم هذه الامكانات
 وحجج الفيض من عالم علمانية متنازع في نفسه ثم احدث في ذاتهم في انفسهم
 اذ قد كان يوم المعية ثم روي الله سبحانه المعظم انهم ثلث عشر من افاض في هذه المقدسة
 كنيت في بعض حكاية اذكر في بعضها عطف الظاهر والادراك في بعضه ياتى في شدة
 بذلك عن كل شيء الا عن الوعظ في حرم سره والامانة في شجاع ذمه فكان خاطفة
 قدسية قد انتدبت اليه فاجتهدت في الذكر الجدة فظلمت خلق سبعة ارباب
 وحملت عقد حباته الطيبة وحذرت اطر كتاب الوعظ في جود كذا في الحقيقة
 فكان في خلقه بديرة فقصت عنه ومقوت خلدوا فقصت عبيد
 وطوبى انهم الزمان حشرت افعالهم الدار فادرا انا في مصر الوجود كجام انهم لعلهم
 الجمع في الامور عيات والكنيات والالهيات والطقايات والقدسيات والالهيات
 والدرجات والرتب والاقسام الكف والادمان والديانة ط الباطنية والاسلام
 الدار وحيث الدار حجاب والدار في الغاربات والبقايات والبقايات والبقايات
 في الازال والاباد وبالجملة اتحاد جميع الامكانات والذات عوالة لفيضها
 وصورة وكبرياتها وابعادها حاليتها واقاياتها وادراكها جميع رتبة رتبة وازالة
 ثمرة كسبهم فاطمة ما توفى ووجه مهيأ لهم شرط باب كبرياءهم

في بعض حكاية
 في بعض حكاية
 في بعض حكاية
 في بعض حكاية

[illegible]

مکتبہ دار الفکر

ثم للذي هو ركنك يا حطابا، يا كاسي

لا غرض و مقصود از نقد بها که لغوی

بجواب اصل اعلم ان مسير

عنوان بیروت اسل اور یہ اس کے

صورتی که در این کتاب مذکور است

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ أَمِّ نُوْرٍ مِنْ أَمِّ نُوْرٍ

الاصناف

الفصل في بيان ما يجب من العلم بالحقائق

1, 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 84

محمود زوجه

القدس
عقود

از عبد الله بن
الحق بن محمد بن

وہاں سے نکلتے ہوئے

Handwritten signature: *W. H. H. H.*

ایضاً

و بعضی از اینها
عقل و علم

مجلس
شماره اول

۲۰ احادیث مؤلفه

51

اعبى الحكيم
وفش كونه
لخبره ودينه
كل خلقه في
تدبيره

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

فلا تفرحوا به
فلا تفرحوا به

التي اختلفت
الرفق و هو
الغفر و هو
عنه في راسي

ووجود کواکب
سمیرا و عظام
و عظام

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

نصفه باقی ماند
کلید
بدره و سوزنی
از خطه ارباب

توضیح: در این کتاب

و موز و ماش

فوسہ کھانہ

هم العقل منه كل متعلق في عالم الاستحالة الحرة كما هو حقا، وبعضه كما كان منه انزله مثل
 انظاره في متعلقه من كل متعلق في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 كما لفظه في متعلقه من كل متعلق في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 فيما سببه كما ظهر للفتنة فوضع للشيء في عالم الوجود ان الوجود الغائب الذي ليس
 في عينه ان يكون له في الوجود ان يكون متوردة في العالم موحدة لها او متوردة في العالم متوردة
 فيها او لا متوردة ولا متوردة والاول ثم العقول المتوردة عند حكامها في العالم والماء والاعلى
 المتوردة في العالم في متعلقه من كل متعلق في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 والماء عند اهل النج والارض في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 والوجود في الحيات في الكائنات في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 الثاني من كل حكاية في العالم في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 واما ان يكون متوردة في العالم في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 واما ان يكون متوردة في العالم في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 كرب الله اذ اذ في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 التي تليها في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 بعض الاعاظم في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 باجسادنا في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 ابعده في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله
 وفيه كلام في حيايت في عالم الوجود في عالم الوجود لم يبق له لفظ في لفظه انزله

لقد انا

مستحقون على كل نوع في الاطلاق والذات والبط المعقولة وبركانها رتبة في عالم النور
عقل مجرد بله ذلك النوع وتسمى تلك القوة المدبرة للاجسام عقلاء ومن الطبع لم يوصف
الشيء ارباب الاصناف والبطية ولا يجوز ان يكون تلك القوة افعاله لمدبرها بل مدبرة
لها بل نفوسها الناطقة فانها تعلم بالضرورة عظمها عن مدبرها المتخلف الانفال الكثرة
ولكن لا خبر عن ذلك بالافاضات الذخيرة في الاعضاء المختلفة المناسبة ولا صور
لها بل ان تميز الاطوار في هذا الاعضاء المختلفة الادضاع والحيات وذلك في
على المدبر لمدبرها افعالها على هذه الافعال غير نفوسها الناطقة في القوة المتسامية
بالصورة لانها قوة لبطية عند تلك الصور فكيف صدر عنها القوة الاعضاء كقوة حفظ
الاشياء والاشياء في ذلك في العجايب فانها ان حلاها بها يعني لا كانت حكمهم
بحسب صفة غير مثوبة بالصدق الكسفي واما في الربا في الاجسام متمسكهم ارباب
بها اشهر التورية فاعرضوا عنها ولبسوا ما ذكره الادراك في الادضاع والخطابة وعند هذا
بالشعر الاطلاعية التورية للنوع لان في صفة مجرد وادراك العقل ايضا علم
والنفس ناطقة الكمال في احوالها في صفة النوع لان في اصحاب النوع المعاد والنبات
والحيوان كسبة نوع لان في ارباب النوع وكذا في النوع لان في ارباب النوع
النباتية والكلها صاحب نوع كذا في ارباب النوع والاشياء في تلك لان
ارباب النوع لان في ارباب النوع في ارباب النوع النباتية والحيوان لان في ارباب
النوع في النوع في ارباب النوع الناطقة والقوة البدنية والروح في النوع لان
النوع انفس وانزل لان رتب النوع ارباب النوع لان في ارباب النوع المدبرة



الحوادث في تصدير النفس إلى النفس والذوق والفرق بين النفس والعقل الذي هو النفس

الذليل في الشكر لها فانها عاتية بذلك النعم وتصف فيه على ما مر من ان الشكر لله تعالى واجب في كل حال
وجامع في كل حال والادب في كل حال والادب في كل حال والادب في كل حال

صاحب النسخ كان فيضاً له انه هو المصنف المالك لكتاب البلب لان المصنف الذي هو صاحب النسخ
المصنف المصنف في البلب لم يكن في ذلك الوقت لانه لم يوجد بالكتاب

فلف لا حاجة الى الاستكمال بالعلاقه المرفوف وقد سمي احكاما اخرى كراحتها بالسر
لما ان لا يحسن من حجب صنم من الملوك المرفوفه فداود حجب صنم اللوز القصار

فقدنا للشيخ ارادة واما لنا ارادة هيست وهو الفصل الذي يترجم النور والفاظ لها
والنور ايات وهو الذي يترجمها والاذن الذي يترجم النور والاذن الذي يترجم النور

بجوديت انا في ملك الجبال وملك البحار وملك الارضا وملك السموات في
 ذلك اليوم ان الارض لله واسفل عرشه من السموات ان روحنا التي

المعادن فقلت قد كنت قال انما عليك التمسك فقلت انك لم تر المعادن
ولم تعرف تلك المعادن من طبعها بل انك لم تعرف تلك المعادن من طبعها بل انك لم تعرف تلك المعادن من طبعها

الطبيب البانيق كانه يابن في هذه الدواعي في وقت من الاوقات لها كمال
نحوه فيصف كونه مرفوعه مطرقة يابن في وقت كرام مريرة قال القاضى السيد

فخرج الدخان فخرج من النفس ثم كثر النفس فعلق بكبدته
ورب النوع كجع ابدان النفس ثم استقام بدن وانشال ورسوله

تفاسیر و تفسیرات

کتابخانه ملی افغانستان

[illegible]

في الخارج من القوة لا من جهة الطبع فلا بد له من القوة المستطاعة في الخارج
 له من القوة والقدرة والقدرة على شئ خارج الصور في العالم الا ان صورته المحسوسة
 متخيلة وليس محسوسة ولا مستطاعة القوة الباهرة فذلك لا يخرج صورة جسمه
 في غاية العالم ولو تم حضوره في عالم العظم لكانت له صورته كما ان
 فلو كانت الخيال قوة على صورته في القوة الباهرة كان له قوة تصور في متخيلة
 لعظمته لكانت منزهة عن القوة الموجودة في الخارج ولم يوافق الدنيا الا في
 في ان القوة لا يخرج عن كمال القدرة على صور القوة في القوة الباهرة فكل ما يشبه
 محسوسه في الخارج فيكون هو كسب تخيل وتخييل سبب انشاءه في سبب
 في القوة الباهرة ولا خطر في شئ يحسب الله الا في جديته في الخيال كسب له في القوة
 لقوله صلى الله عليه وآله ان في شئ سوادا يتاح فيه الصور والصور عبارة
 عن اللطف الا ان الله لا يوسع القدرة على شئ خارج الصور كسب الشهوة والطبع
 القوة الباهرة به اطماعا ثانيا اذ اعاد الشهوة للطبع على بعض الزوال في شئ خارج
 كما في النوم في العالم ومنه القدرة الواسعة والكل من القدرة على الكاد في خارج
 الحس لان الشئ في خارج الحس لا يوجد في الخارج والادوار في الاستماع
 وجوده في الدنيا كما في خارج الحس لا يوجد في الخارج والادوار في الاستماع
 حتى لا يشترط في الف شخص ثلاثة الف مكان في طائفة وجوده في الدنيا كما في
 بانه فكل انوار الآخرة على ما هو في الدنيا وفي الشهوات او لا ينقص منها
 في الوجود شخص في وجوده في الحس في شئ في وجوده في خارج فان وجوده في
 في النفس اذ في شئ في النفس

في القوة الباهرة ولا خطر في شئ يحسب الله الا في جديته في الخيال كسب له في القوة

في القوة الباهرة ولا خطر في شئ يحسب الله الا في جديته في الخيال كسب له في القوة

في القوة الباهرة ولا خطر في شئ يحسب الله الا في جديته في الخيال كسب له في القوة

لعالم الصور والقدرة المحسوسة تقع لهم في لطائف الصور والقدرة المحسوسة
 شرفهم وشهوتهم اذ قد الحجب ان فيها لكل امرئ ما يشتهي فاذا خلت
 لم يبعد ان خلت العطايا والقدرة وسعة القوة والبركة على العاقل
 عجائب القدرة قاصرة طرفة الالهة التي في بطون البرية اقلت الحاشية
 الحكي القدرة التي جعلت افهامهم فيجب الصدق بالهبة والامر بما يورث
 شرف العلم في امور عيني بالكم الامم في حجب لا يمكن ادراكها بالافهام
 الا وهو مقصد صدق عند ملك مقدر وحكم ظاهري ان الحسن كرامة
 سعيها ذباب توجه المعاد الحجاب ان النفس الناطقة تكونها في شرف الملكوت
 وتعيجه عالم القدرة وقوة لها اشراج الصور لكما الصور التي تخرجها من علقها
 هذا البدن الشريف الظاهر المكنون في الاضداد والمرتبة والضعف والوجود لا يرب
 عليه الآثار الدورية والكون ثابتة ايضا بل تغير لان مظهر قوة خالصة
 دائمة كمال الانشغال والتمجد ويزوال حسب اختلاف انفسه كلها بسبب
 علمه في المشيقات في المعزات الدورية والمرتبة وكلما اشرقت النفس في
 الانشغال الفورية والمرتبة اللازمة لفظية البدن والجميع في الامور المنفرة المتدنية
 في الانشغال وتعلقت حركاتها في القدرة وحسب عن اشغال النفس
 اياها باليوم او سيجيها ارفعها لعلها لقوة في ذاتها فطرته او كسبه
 غنم وجعت اذاتها فاصححت محرقة للصورة منادة اياها

عالم الصور وافر من آثاره والعالَمُ طليق الانساق عالم الحس قويته الطوفان عالم الغيب
 قلمي الانعاش جانب الظاهر لا يشوبها المظنة ولا يشغلها الحواس من
 انما لها ثمة وتصور ذلك الآن في القطة انه تصور عالم الغيب ونمط لنا القول
 المجرى ونفوس الطليق وروايات والصور الآخرة وثمة هذه من جهة صحة التمثيل
 المشاهدة ان المبدأ في المقام لا يحل كدورة ثمة وضعف الادراك كدورة الشهوة
 ونحو اخر من افعال العظمى كجانب غيرة انما له كمال ثم كما ولا يدرك الا بصار
 وربما يغفل بعض المتأخرين عن ذلك الموضع من شدة صورته الموضحة في القطة
 وسلامه الا اننا نعلم على حال المحجوبين وجميع نكر الظهور سلطان الآخرة على بعض
 النفوس بغير الوجهة وهذا الترتيب المعرفه في حوال الآخرة لها ثمة انما انما
 تعلقها بالبدن دخلت لحرارة البرد والكلت مصارح حواسها لباطنه لادراك
 الصور الآخرة انشدوا في نظيرها كالبهاية المبراهمة في خلقها والحوال
 واصفات الكريمة او كدورها حوسنة بهت كالبهاية والآخرة والحوال
 والكل الآخرة والسيان المظلمة بالبقوة واللوذ والرجان او قسمة موزنة
 موحشة من العقاب والنيات من الزمان والجميع والرفق والقصبة في الجسم ثم اعلم
 ان عادة النفس ان تشرع بها الغر لان لها في الدنيا خلق في شئ من هذا
 بعد مفارقتها عن اقصية كما نطق به الشريعة في اصول الشريعة وادراك
 كثيرة متطرفة لا يصح العيشة والهداية غير قابلة للتأويل القويمة

في قوله عالم الصور وافر من آثاره
 في قوله عالم الغيب
 في قوله قلمي الانعاش
 في قوله الجانب الظاهر لا يشوبها المظنة
 في قوله انما لها ثمة
 في قوله تصور ذلك الآن في القطة
 في قوله المجرى ونفوس الطليق
 في قوله روايات والصور الآخرة
 في قوله ثمة هذه من جهة صحة التمثيل
 في قوله المشاهدة ان المبدأ في المقام
 في قوله لا يحل كدورة ثمة
 في قوله وضعف الادراك كدورة الشهوة
 في قوله ونحو اخر من افعال العظمى
 في قوله كجانب غيرة انما له كمال
 في قوله ثم كما ولا يدرك الا بصار
 في قوله وربما يغفل بعض المتأخرين
 في قوله عن ذلك الموضع من شدة صورته
 في قوله الموضحة في القطة
 في قوله وسلامه الا اننا نعلم
 في قوله على حال المحجوبين
 في قوله وجميع نكر الظهور
 في قوله سلطان الآخرة على بعض
 في قوله النفوس بغير الوجهة
 في قوله وهذا الترتيب المعرفه
 في قوله في حوال الآخرة
 في قوله لها ثمة انما انما
 في قوله تعلقها بالبدن
 في قوله دخلت لحرارة البرد
 في قوله والكلت مصارح حواسها
 في قوله لباطنه لادراك
 في قوله الصور الآخرة
 في قوله انشدوا في نظيرها
 في قوله كالبهاية المبراهمة
 في قوله في خلقها
 في قوله والحوال
 في قوله واصفات الكريمة
 في قوله او كدورها حوسنة
 في قوله بهت كالبهاية
 في قوله والآخرة
 في قوله والحوال
 في قوله والكل الآخرة
 في قوله والسيان المظلمة
 في قوله بالبقوة
 في قوله واللوذ
 في قوله والرجان
 في قوله او قسمة موزنة
 في قوله موحشة من العقاب
 في قوله والنيات من الزمان
 في قوله والجميع
 في قوله والرفق
 في قوله والقصبة في الجسم
 في قوله ثم اعلم
 في قوله ان عادة النفس
 في قوله ان تشرع بها الغر
 في قوله لان لها في الدنيا
 في قوله خلق في شئ من هذا
 في قوله بعد مفارقتها عن اقصية
 في قوله كما نطق به الشريعة
 في قوله في اصول الشريعة
 في قوله وادراك
 في قوله كثيرة متطرفة
 في قوله لا يصح العيشة
 في قوله والهداية غير قابلة
 في قوله للتأويل القويمة



أو صفة للوصف في هذا المعنى فلا فرقاً أيضاً بين العبد المعاصر للعبد الأول كمنهض النصف الثاني
المعقول بعينه معاً أو لا فهو النصف من كون الهالك حراً ومرداً ويكون ضرراً للمنافر

من جبرائيل واما في صلاة الله وسلامه عليه انه قال يا ايها الناس اقيموا صورا

محرم عند الفرة و نماز لرخصه فلک کما در اسابق نقل شد

حَكَرَ وَفَعَلَ كَلَامَ الْكُتْمَانِ لِلْأَمْرِ وَهُوَ أَوَّلُ الْفَعْلِ وَصَحْبُ فَيُضَاعَفُ كَلَامُ الْكُتْمَانِ وَهُوَ خُذْ

عنه الحكيم ان في الغصير الصفوة وكثرة فالكان في صفوة فانه يكون جبارا كان في كثره

طاهر يكون جردا والجسم يبدو الجسم لا يدنو والجسم كشف ظاهره والجسم لطيف ناطق وفي
الشيء الذي لا يشك انما هو من عودا كقولنا لا تشك في ذلك الا بالبرهان

الشهادة الثانية لظهور الحجة بعد تكميل البرهان وتكون الحجة للحق في ظاهرها والبرهان للحق في باطنها

لعل العلم الملقح في المعاد الحيا ويغني عن العلم الملقح في المعاد الحيا

المقصود من علم نياتنا في المصالح الباقية عند الموت في زمان الزرع وبالحكم العادل المصور

الفائدة السابعة عليها في النسخة السابعة من كتاب الفوائد الالهية المذكورة المحفوظة

نصرة أو شغل الصورة الأولى الفاسدة عند الحشر بالذي فيها الفاسد

وبعد از آنکه در دنیا، و از هر بابی توقف الهی و فیض به بعضی الافاضل آنها و

الحاصل للصورة الحسية وكل من له ادراك الصورة ونظيره غير معروف بوجوده في الصورة

الأعاضد وخلق الله عليه الصور وهو المهيول ولا يقدر في الدنيا أن يرى الله تعالى

مضمون لفظ اولاد اقبال خاں

آلة النظم ليعلم بدن ابن آدم البدن لصير تراب و الزراب لصير خشب فان كل فرقة طبع جسم وحدود

القصص في التاريخ في النظر لبقوة في الصور جودا كان ارضها مقرونا على ارضها

نور محمدی

[illegible]

في ارض اهل بغداد العز و هو رأس العنصر والدار في الحديث على سر اهل العلم
 انه ليس في الانبياء شيء الا بامر الله عظاما وحدا وهو يحب الذنوب منه ترك
 الخلق يوم اقيم وهو اول ما خلق في الارض والذين يتولوا تركيب الخلق عليه
 فتقول اذا كانت اسلم المونة المارة لهما سبب عدم ترك عظمها اطلب
 المسم بالحب عظمها في الله في هذه النشأة الفانية فان عجب في عاصره
 اخرى بالصلوة لان فيه في النشأة الباقية بقدره افعال العز بقدرة ازم
 الدنيا في الآخرة والاولى فلا يمنع الظلام في هذا المقام اننا نسا سبب ابرار
 الرجعة التي ذهب اليها اهل الدنيا خلافا لذكر الفناء والطفيل تنبئ
 وادرك في حقيقة الرجعة وحقيتها التي ذهب بها اهل الدنيا و
 ومعنا ما بعث النجاشي في الامور عند ظهور مولانا اقام عليه السلام
 في اهل الدنيا يستهو ابد له ويا اهل الدنيا فتح ال محمد يا محمد يا محمد يا محمد
 في هذه النشأة الباقية والناكس في اعتدائه لنسب الاقمتة وتسلطه في تلك الدار
 الفانية كما هو المودع مولانا اقام اصاب على اقام انه شر ما يقول لعل
 انكس دولته يرفقونها وولت في آخر الدار لظهور لظهور صدق في قال
 حرك ترك عظمها فكانت قائم سبب وولد اهل سبب سبب
 ولا انقذ الاجماع في الفرقه الناجية المقتضى بونها وليس ذلك بعبد
 في انقذ لا كان مقتدر انقذ عليه فيجب المصير اليه في سبب علما

عَلَيْكُمْ بِمَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَأَنْتُمْ تَحْكُمُونَ
وَقَدْ خَشِرَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهِمْ فَرَعُونِ
مُعَذِّبُونَ حَتَّى جَاءَهُمُ الْعَذَابُ أُولَئِكَ مِنْ أَعْمَى الَّذِينَ
حَتَّى إِذَا جَاءُوا الْحُكْمَ أُلْجُوا عَلَيْهِمْ أَنْ يُقْبِلُوا وَتَكُنُ
بِأَيْمَانِهِمْ يَلْعَنُونَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
فِيهِ الْخَالِدِينَ بَأْسُهُمْ فِيهِمْ حَرُّ جَهَنَّمَ لَا يَبْزَلُونَ
حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ الْعَذَابُ
الْعَظِيمُ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَظِيمٌ كَبِيرٌ
وَهُمْ أُولُوا الْقُلُوبِ الْغَافِلِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ
الضَّالُّونَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
فِيهِ الْخَالِدِينَ بَأْسُهُمْ فِيهِمْ حَرُّ جَهَنَّمَ لَا يَبْزَلُونَ
حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ الْعَذَابُ
الْعَظِيمُ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَظِيمٌ كَبِيرٌ
وَهُمْ أُولُوا الْقُلُوبِ الْغَافِلِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ
الضَّالُّونَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

[illegible]

ولا يفتقد ولا يتأخر الا ان الله عن ملائكة بنا اهل البيت والذين اكرموا في السما والارض
حتى ان الشجرة لتقصف ما يزيد الله فيها من الثمرة وليا كل ثمرة استغنى
وثمره تصف في الشجرة ذلك قوله تعالى ولولا ان اهل القر آمنوا وقروا الصلوة
عليهم لم يكن في السما ملائكة ولكن كذبوا ما حادوا بهم فابعدوا المكشوفين ثم
ان الله لم يهب سبعين كرامته لادفيع علمهم في السما بل كان فيها حتى ان اهل
سهم يريد ان يعلم علم اهل البيت فيعلم ما يكون في مشقوا الاحاديث كثره في ١١٤
فقط لم يكن في يمين اهل الفرد ارجع لهم كثر من كثر من قور حكاية طرفة
نور ان ابا جعفر قال في ما لم يجر في نفعان الاحوال السوءت والعالين بالرجعة قال
لعمري فقال ابا جعفر فافرض في الف دينار اردت عليك يوم الرجعة قال لم يجر
السفان اخبر في نظر لك انك انك في يوم رجعت هذه الصورة لا عنك وقد
ملك حقي والله لو جئت منو خا الصورة او نازد علي حتى قرضت فاحم
ابن جعفر في يوم عن نفعه باسعة اطلاقه السعة لم يجر جهاد في كسر طلب
اعتقائهم ان عذاب الصور والعداب لا يصل اليه في اعني اهل البيت في الجنة
الكر ما اتفق عليه الا الله والاحاديث الواردة في طرق الخاصة والاشياء
سوا ثمة المضمون اكثر من الحصى في اقران الكلام آيات رتد اليه منها قوله
سبحانه حكاية عن اهل ذرور النار ليعيرون عليها عذرا وعشيا في يوم القيوم

شرح للشيخ بهاء الدين في جامع افاضال بالبرهان في بيان ما في هذه الصورة من المعاني

هذا هو الوجه في بيان ما في هذه الصورة من المعاني

سكنة وحقنا برين على الله دينه ثم لا ادرى في حقهم من بعد ولا في حقهم يوم الدين
ادخلوا الى فرعون انشد العذاب وهو العطف لقصر اللوح على الذنوب او عتيا غير حيا
العذاب بعد قيام الساعة فكون في القبر روح الامم اجدتم حيون ثم اصابكم الله
بما في النار البرزخ قبل القيمة اذ لا عدو ولا حية في القيمة ثم قال سلام الله عليكم اتمتع
قول الله عز وجل وقوم القيان ان ادخلوا الى فرعون انشد العذاب ومنها قوله
عز وجل كيف تقولون بالله وكتم انوارا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحياكم ثم الله الرحمن
الغني ابراهيم اخبرني عن حال تقولون وكتم انوارا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحياكم ثم الله
الارواح وفتحها فكم ثم يميتكم عند لقصر احياكم ثم يميتكم بانفسهم يوم نفع الصور والارواح
في القصور ثم الله الرحمن بعد ان شربوا من كيم باحياكم فقد ذكر سبحانه الرجوع اليه وهو
في القيمة مطروفا ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم
ثم انوار في تفسير الكبريت قال في الاحياء القبر قال العذابي في قوله في الاحياء
تفسيره ان الله سبحانه احيى اولادكم بعد ان يميتهم ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم
فاحياكم ارفعكم حيا ثم يميتكم ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم
المؤمنين ولقد فيها الكافرون ثم الله الرحمن في الآخرة بان تقولوا في القبر
ثم تحيى للبعث يوم القيمة اذ عندنا من الزنوب والطاعات ان كنتم فاعلموا في
العقاب المعاص ان كنتم تباشرونها قصيرا ان رسول الله فوالقصور نعم عبا
في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم

احياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم

قال في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم يحياهم فاحد ما في القبر كذا ذكره عبا في القبر ثم



وعذاب قال أي أن في القبر نعمًا ليس في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 ثم قال وإذا دنا من أوليائه في قبره دنا من أوليائه في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 فيه نفع له بما في النار يدخل عليه غذاها فيقول رب لا تقم الساعة ومنها فمحل لطف الله
 حكاه في القبر في سورة المؤمن ربنا استأنسنا في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 فخرج في قبره وتقرى باللائحة التي فيها حياضهم عذبهم في القبر بقدر ما في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 واحيايين فاحدى الله تعالى في القبر بعد السؤال واحد الاحياء في القبر من قبل السؤال
 والآخر في القبر تفسير الآية الكريمة الله ربنا استأنسنا في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 وحسن الاستئناس مرة في القبر مرة في القبر وفي الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 لم يكونوا معترفون بغيرهم في هذا الاحياء وفي القبر نفس القبر من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 لاجيايين الاحياء في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 الثانية اعني حياة القبر فمما نلاحظه في ذكره في هذا من تفسير من قبل الاحياء
 في القبر والله تعالى خلقهم من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا من أجل أن في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 الطائفة في الحياة وحمل الاحياء من اجل الاحياء في الدنيا من اجل الاحياء في الدنيا من اجل الاحياء في الدنيا
 حشر الكف ونسب حشر جمع الجوامع طرأ به فراه فقد روي بان الامم انما تكون بعد
 ما قبل الحياة ولا حياة في الطوار النطف والحق لا يرب هذا في تفسير الاحياء
 في القبر والله انقول ان الحياة في القبر حياة بغير حياة فمما نلاحظه في ذكره في هذا من تفسير من قبل الاحياء
 من الاحياء بالام الله او الله اننا في القبر عذابًا ليس في الدنيا من اجل الاحياء في الدنيا من اجل الاحياء في الدنيا
 حقيقة قدر ما نأمله في القبر في غير ان يحزن والضرب او يرض فيه اثر العذاب

عذاب الله في القبر عذابًا ليس في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 ثم قال وإذا دنا من أوليائه في قبره دنا من أوليائه في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 فيه نفع له بما في النار يدخل عليه غذاها فيقول رب لا تقم الساعة ومنها فمحل لطف الله
 حكاه في القبر في سورة المؤمن ربنا استأنسنا في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 فخرج في قبره وتقرى باللائحة التي فيها حياضهم عذبهم في القبر بقدر ما في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 واحيايين فاحدى الله تعالى في القبر بعد السؤال واحد الاحياء في القبر من قبل السؤال
 والآخر في القبر تفسير الآية الكريمة الله ربنا استأنسنا في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 وحسن الاستئناس مرة في القبر مرة في القبر وفي الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 لم يكونوا معترفون بغيرهم في هذا الاحياء وفي القبر نفس القبر من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا
 لاجيايين الاحياء في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا من اجل ان في القبر عذابًا ليس في الدنيا



[illegible]

لا تأتوا فقد تخلصت النفس الناطقة عن سائر عاقلها فطوح لها سمات صادقة وشهادت
 مطابقة حقة لا حياء مع الاستغناء، اياما في العذاب، لوقوف الثابت ولقد توهم كون
 العذاب للجففس والمنقول عن باب من العلم سلام الله عليه انه قال الموت ولد دة
 ثمانية وتسعين على ملكوت السموات من اوله كد مرتين ولان مرادة عليه السلام ان
 ان الموت ثلاثة ثمانية للروح وان ملك الموت الجففس في الرحم انما هو لكيما تم صورته وتكلم
 كذلك العاقل في طول عمره اطهر لعلنا يعلم الملو من فيه والقصود منه انما هو ان تم فضايل
 نفسه وليستك اذ ابداءتم خلاصها وسائرها الربانية حتى اذا خرج من عالم الكون والفساد
 السراج في الارض في السجود والصور لفته لصورة الملائكة الرضاعين وكنها الصعود
 الاطلاق والادخل في سنة السموات على ما عبادت كد در تراخ وادان مقرر شده كجبت
 اذ رايه صقلت وانشاد استعداد النفس از بر علم حقيقة ومعدود ربوبية وثواب قدسية
 والبارق الهبة واز ابراهيم ورا حله فخر قانع في التمسك والزيغيت علماء الجففس وادار
 لقرارهم تشبه كهم اندور حقيقة تشبه للمثل زنده اند ولفظ ناطق بشيرا
 بجففس وولادت را سكون لفظ در قرارهم كجبت كهم اندور حقيقة ومعدود ربوبية
 اني نشا ابدت كفت جففس درهم وخبثه را كجبت وموت والولادت و
 فتمت عالم حياء باق ابدرا الفضا رينا وكفته انه تا جففس درهم مادام
 صالح اخذ كنهه ودر اج تمام حياء في سابع حوية وتولد وزندك دنور وعمر ابد
 نشا نوا وافت الجففس ناطق در سيم وشم وزندك دنور ودر غذا صالح
 از علوم و معارف غير ودر اج عفا شمس كجبت كنهه لاجب حياء حقيقة ومعدود

عباد الله اني اريد ان اذكركم اني اذ كنت للترزع وافر حاصدا نيت
 على التوفيق في من الله وصدق من قال يا نعم الفاعل ان في خست من جهان
 برده في در غم زان من زردانه رفع السجاده لكي فاد قد سجدت
 الروح من الحكمة السجاده وادع حرق توفيق ابراهمه ولا استعاضه نظرا
 ائذنه التي سجدت على حفظ ابراهمه للصلاة عن التوفيق اوجبه لعله وتلقى الروح
 بها تعلقا كما ذكرنا وقد نذر عن اننا سجدوا عليهم ما دل علمنا ولا جازا ولا
 محفوظه ابراهيم التي تسمى ذكوة هذه الاستعاضه غراب القبر بعد
 سجدتك ومشايدت شيئا في عالم الملكوت تلك الاستعاضه بغيره
 في الامور من عالم الملكوت وهذه الدن والعين لا يصلح ان يسمع الامور الملكوتيه
 ومشايدت بها على انما تسمى تلك الامور بحسب اخوان الجوارى كما قال العارف الرب
 كثر ان از غيبه خبر باز شد باز شدت جهان سمرانند لطف باد و لطف
 آرد لطف الله است محو حوائج الهول ارجو ان يسمع كبريا سخن
 كثر ان كثر في چشم ابراهيم انما ترو ولا تسمع ان الصلاه كما ذكرتمون
 نزول جبرئيل عليه السلام لاني صلاه عليه السلام وانه عوفن ما به عليه توفيق الصلاه
 كما ان الصلاه ودر خطبه وانه لان وانه ولا سمع خطابه فان كنت
 لا تسمع هذه اقصي اصل الايمان بالله عليه والوفاء له وادع حب عليك
 في توفيق الايمان بعد القبر وان است به حوائج ان ان في

علم الملكوت لطف الموجودات الملكوتيه لا يسمع الا بالاصغر وليس بالغير والاراضه كما ان
 عبادك يا خير من عباد الله وملكوتك يا خير من ملكوت الله والاراضه والاراضه والاراضه
 بغيره الملك والاراضه والاراضه والاراضه والاراضه والاراضه والاراضه والاراضه والاراضه



یا خواجه فلان را در این باره علم کن که در قبر بر سر خود غذا میگذارد و میخورد و میاشامد و میخوابد
 و میگوید در کلاه آلوده که نشسته اند شمار از عذاب قبر که فرموده است منم آنرا و نقیشت
 که قیامت کن از خود استخوان لقطه بده و جگر از غصه فاخته طول است
 و آنرا لقطه بگویند و بسوی او بگویند و بطریق اولی در دفع
 اصل العذاب بفرستد و اعانه او بفرستد و علم است لقطه آن را بعد بعد
 الموت لا یلغو عذاب عظیم از عظیم مقیم فی سقر الاستعداد که حکم حاد است
 و الله از صاحب صحت سلام الله علیه باطنی است که بر سر خود در قبر بزرخ که
 عبارت از نامی است و مقیاس است حد عامی از عذاب خواهد بود و بر
 اجماع معتقدند آیات قرآن نیز جایز است از این روایت بر آن باشد
 و از حد احادیث حدیثی است که آنرا شیخ صدوق رحمه الله میسراند با نام بنی مطلق
 امام جعفر صادق علیه السلام که از حضرت فرمود ان من الدنایا لا عزة الا عزة حقبة
 او نهاده است و الموت و اما الجحیم و التفتیل و الکفر فیضع زمانه
 و از یحیی در حدیث از او است که علیکم بدین العجائب فی جمیع حلال و حرام
 که خبر صادق اخبار بان که درین عبارت از دست باید که بطریق متابعت مثل
 عبادت باشد و عقل و ادب و انقیاد و آن نماند که حکمت و حکم از حق
 بجز عقل در یافته می شود و خواجه با طریقت و ترف خطره خود از حق
 که آن ترک مری می باشد و بعد عقل تو نشناسد که این خواب را
 نشانه چهار اشاره مخفی باشد که در حدیث ترف مشف

قطع لقطه و جگر از غصه فاخته طول است

و آنرا لقطه بگویند و بسوی او بگویند و بطریق اولی در دفع اصل العذاب بفرستد و اعانه او بفرستد و علم است لقطه آن را بعد بعد الموت لا یلغو عذاب عظیم از عظیم مقیم فی سقر الاستعداد که حکم حاد است و الله از صاحب صحت سلام الله علیه باطنی است که بر سر خود در قبر بزرخ که عبارت از نامی است و مقیاس است حد عامی از عذاب خواهد بود و بر اجماع معتقدند آیات قرآن نیز جایز است از این روایت بر آن باشد و از حد احادیث حدیثی است که آنرا شیخ صدوق رحمه الله میسراند با نام بنی مطلق امام جعفر صادق علیه السلام که از حضرت فرمود ان من الدنایا لا عزة الا عزة حقبة او نهاده است و الموت و اما الجحیم و التفتیل و الکفر فیضع زمانه و از یحیی در حدیث از او است که علیکم بدین العجائب فی جمیع حلال و حرام که خبر صادق اخبار بان که درین عبارت از دست باید که بطریق متابعت مثل عبادت باشد و عقل و ادب و انقیاد و آن نماند که حکمت و حکم از حق بجز عقل در یافته می شود و خواجه با طریقت و ترف خطره خود از حق که آن ترک مری می باشد و بعد عقل تو نشناسد که این خواب را نشانه چهار اشاره مخفی باشد که در حدیث ترف مشف

[illegible]

لا شك انه مشروعة الكفاية وصدقه ما افادته في هذا الباب

[illegible]

یا که مفارق ازین عالم علی تقدیر ازین عالمی و الی ...
محقق شخصی است نه در طبعی است که طبعی است ...
محقق است که در این عالم و بعد از آنکه ...
و کشف است ایات مختلف می باشد ...
و وسیع کند در این عالم ...
و نیز آنکه می گویند خسر صورت ...
نمی باشد که در صورت از خود عالم محسوس ...
مفلس می مانند ...
خواهد بود صورت ...
بزرگوار از آن ...
که الیه ...
موجود و خلقت ...
اگر عاقل و اهرم ...
که طاعت هم ...
حکما ...
و باشد و بهار ...
ظهور ...

اینکه ...



[illegible]

حيث قال في صورة طلب العلم في طريق النظر النظر قد اُشتمل ما وُهم ووقع في غير
 صرح الا بعد اكمال الخهود ووجه في فهم في وجميع فان لم يأت بالبرهان
 والبرهان وان عرفت في اليقينية عند النظر ولكن لا يمكن فيها الطريق الثانية
 في قوله انهم والكمال ما عدا في العلم وكذلك البرهان اذا لم يحصل بمجرّد
 النظر الخارج عن الوقوف ولذلك لا يراه المتعطل وادرك الطالب عند الاستفاضة منها
 انها تشفى عنهم ولا تخفى في الاستفهام انما يستعملون في خروج ليس
 الوقوف في ذلك ان تصنع مجرد التمسك بالمدعى الثاني الطالب بالتوجه الى
 طريق التمسك بوجه الجمل المنطوق السيد الاصل ولا ريب ان النظر في
 الاستدلالات والاعتقالات التي لقوا اهل الاستدلال والنظر لتسجيد الطباع
 والنواظر نحو ذلك ولكن لبرهنة عدم الوقوف في المواقف والمناظر حتى يتم
 المناظر والمناظر بعون في تارة ووجه في وجه بالجملة كان اليقينية
 في عالم المثال مجرد من مجرد المدعى في التمر العظيم ويسمى بالكمال المتصل
 ويسمى عالم المثال بالكمال المتصل بالفضل في قوله انما لا
 في لقوفه البال وضيء الجمال اُشتمل لدقيقة في الاحوال لدن
 الاطعمة في اربع او كما في العوالم الغائبة عنا كمال

في قوله في صورة طلب العلم في طريق النظر النظر قد اُشتمل ما وُهم ووقع في غير
 صرح الا بعد اكمال الخهود ووجه في فهم في وجميع فان لم يأت بالبرهان
 والبرهان وان عرفت في اليقينية عند النظر ولكن لا يمكن فيها الطريق الثانية
 في قوله انهم والكمال ما عدا في العلم وكذلك البرهان اذا لم يحصل بمجرّد
 النظر الخارج عن الوقوف ولذلك لا يراه المتعطل وادرك الطالب عند الاستفاضة منها
 انها تشفى عنهم ولا تخفى في الاستفهام انما يستعملون في خروج ليس
 الوقوف في ذلك ان تصنع مجرد التمسك بالمدعى الثاني الطالب بالتوجه الى
 طريق التمسك بوجه الجمل المنطوق السيد الاصل ولا ريب ان النظر في
 الاستدلالات والاعتقالات التي لقوا اهل الاستدلال والنظر لتسجيد الطباع
 والنواظر نحو ذلك ولكن لبرهنة عدم الوقوف في المواقف والمناظر حتى يتم
 المناظر والمناظر بعون في تارة ووجه في وجه بالجملة كان اليقينية
 في عالم المثال مجرد من مجرد المدعى في التمر العظيم ويسمى بالكمال المتصل
 ويسمى عالم المثال بالكمال المتصل بالفضل في قوله انما لا
 في لقوفه البال وضيء الجمال اُشتمل لدقيقة في الاحوال لدن
 الاطعمة في اربع او كما في العوالم الغائبة عنا كمال

المحال فمن طمع في العلم الربوبي وهو على علم الحس والقياس لم يقطع غير طمع في العلم الربوبي
 فهو الجليل السامع كما يراهم في هذه الهواة ولذا يقولون في القاصدين لعلهم لا يترقبوا الغزوة
 في شربهم وفيهم من كان ياطب بآثار بعض الشعراء بالنظم العادس ولا رزقهم راكبوهم
 كبراديسان نيزودخته اللهم اسلك بنا سبيل الرشاد وجعلنا في الهدى رشاد
 وهب لنا الحسن يوم الحاد انك انت الكريم الخواد تمت به الرزق ثم
 الله سمعنا فانوس الحبال في اراءه عالم كمال لعلك السعال
 في عزة تهرت وال ختم بالجفر والقبال في سنة افراده

الوصف المذكور في حق الله في قولهم خاص بالاء اذ ان شئت فسمه هـ

المقدس
 ووقف من ربه في سنة ربه كذا في سنة
 ۱۳۱۹



[illegible]

[illegible]

وفي الخبر وجود الكليات للصحيح هي العهد بالنفس غالباً ومعناها الزم احضاره وفي القواعد المذكورة والكفالة عقد
شرح للشهد بالنفس واراد عليه في جامع المقاصد بان يصح التكفل بالاعيان المضمونة ولا يثبت لها هذا التعريف من كل
لا اشكال في مشروعية الكفالة وصحتها وقد بنى عليها في الغنية والوسيلة والناظر وتبع ذكره والمختلف والمتصق وتبعه
وعقد الفقرة والجامع لم يجمع لتمام ذلك والروضة وصحبة الفائدة وجواهر الكليات والكفالة والروضة وغيرها ولعم وجوه منها ظاهر
الاتفاق عليه ومنها انه صريح كره يدعوى الاجماع عليه قال وهو عقد صحيح عند عامة اهل العلم به قال الثوري ومالك
الليث وابو حنيفة وأحمد الشافعي ولا يعرف منه مخالفاً الا ما انفق عن الشافعي من قوله في كتاب الدعا ان الكفالة بالبيد
ضعيفة وقال في اختلاف لم يرق وفي الاثر ارد وفي المواهب اللعانة ان الكفالة بالبيد جائزة واختلف صحابه فقال بعضهم
الكفالة ضعيفة في القياس فان كانت ثلثة بالاجماع ولا يؤمنهم من قال ان منها قبل احدنا صحيح وهو قول عامة العلماء
والشافعي فيهما غير صحيح لان الكفالة بمعنى ارجوع كالكفالة بالزوجة وبذل الشاهد بين وبعضها ذكره ولا يصحرج الغنية بالمرء
خلافة في صحتها وثابتا تصريح لابي ابي بدوي للاجماع على صحتها ومنها ما منسب به في التذكرة قال لا وطباق الناس عليه جميعاً
والشافعي فيهما غير صحيح لان الكفالة بمعنى ارجوع كالكفالة بالزوجة وبذل الشاهد بين وبعضها ذكره ولا يصحرج الغنية بالمرء
خلافة في صحتها وثابتا تصريح لابي ابي بدوي للاجماع على صحتها ومنها ما منسب به في التذكرة قال لا وطباق الناس عليه جميعاً
وفي كل الاصطلاح ولو لم تكن صحيحة لطلب اشغاط الحقائق لطلبها على الجرح والضرب ومنها ما منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد
وتشديداً لضرورة اليه فلو لم يكن سابقاً لم يكن صحيحاً لطلبها على الجرح والضرب ومنها ما منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد
لطلبه بعقد الكفالة كالماله وجوده بطلب البدن يكون بعقد النكاح والاجارة ومنها ما منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد
لنفسه وسله معكم فتقوتون موثقاً من الله لنا لنثق به الا ان يحاط بكم فطلب يعقوب من يدينه كعقيل بدين يوسف قالوا يوسف
ان لما اشتها كبر فخذاً احداً مكانه وقد مشى في الرياض على ذلك بالآخر ايضاً ومنه ايضاً منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد
العامي ارجع غارم ومنها ما منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد الكفالة كالماله وجوده بطلب البدن يكون بعقد النكاح والاجارة ومنها ما منسب به في التذكرة ايها قال ولا ولا ما وجب لطلبه بعقد
احبوه وحبه بالزوجة لطلبه وقد صرح في الرياض بذلك السنة على صحة الكفالة وهل هو مكره او لا صرح بالاداء انما هو باض

